

اسلام پڑھی — ۱۹

نصر حامد ابوزید

ترجمہ

محمد جواہر کلام

انڈیسیہ و تکفیر
(یک گفت و گوی بلند)

نگارستان
نشر نگاه معاصر

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار.....
۹	آغاز: از دست دادن پدر.....
۱۳	راه ممنوع.....
۱۴	تأویل و کفر شمردن تفکر.....
۲۲	مدرنیسم گمراه‌کننده.....
۲۳	فرهنگ تکفیر و جهان عبدالصّبور شاهین.....
۲۵	روشنفکر و قدرت.....
۲۷	فرآورده‌ای فرهنگی به نام قرآن.....
۳۲	سلطه و مشروعیت.....
۴۰	اسلام و تروریسم.....
۴۸	تروریسم و جهاد تحریف‌شده.....
۵۰	دانشگاه و مسجد به کجا می‌روند.....
۵۱	فریه شدن قدرت و ثروت.....
۵۳	مصریان را چه شد؟ حجاب و وهابیت.....
۵۸	مدرنیته و تجربه روحی.....
۵۹	ابن‌رشد میان شریعت و حکمت.....
۶۵	اسلام واحد متعدد.....

فضاهای خدای خشمگین..... ۶۶

مقاومت و دین..... ۶۷

آیا راه حل در غرب است؟..... ۶۸

پایان: رؤیا..... ۷۰

وصیت..... ۷۰

پیوست: کارنامه علمی..... ۷۱

آثار..... ۷۳

مصاحبه دوم: هرمنوتیک، گادامر و سنت عربی-اسلامی..... ۸۳

پیشگفتار

آن‌که نمی‌پذیرد، مشتاق جهانی برین است؛ و می‌خواهد به دور از مردمان موافق پرواز کند.
نیچه

بازی تمام شد؛ دسیسه نتیجه داد... و پیروسی عجیب به جان مردی خلیلید که تنها به اتکای عقل خود به مصاف بنیادگرایی و جهل رفت. مردی شگفت که آخرین مبارزه‌اش را با به چالش خواندن و یزای یک کشور عربی انجام داد تا چون خدایگانی از دور با جهان سخن بگوید.^۱ و این سؤال حیرت‌انگیز را پرسد: «سرزمین‌های ما در دست کیست؟»

یک سال تمام با متفکر و فیلسوف، دکتر حامد ابوزید از طریق نامه‌های هفتگی و گاه روزانه همدم شدم تا اینکه گفتگو به پایان رسید و صورت کتاب به خود گرفت.

همین یک ماه پیش بود که از او پرسیدم از کشته شدن می‌ترسد؟ پاسخ داد: «چون لحظه مرگ فرا برسد، چرا باید نگران چگونگی آن باشم؟ هیچ لحظه‌ای از زندگیم را با ترس از کشته شدن نگذراندم. بارها تهدید به قتل شدم و این تهدیدها گاه و بیگاه هنوز ادامه دارند.»

دیگر از بیم خویش از و پیروسی ناشناخته با من سخن نگفت؛ بلکه بیشتر از این آرزویش سخن گفت که میل دارد بر سنگ قبرش نشانه‌های راه را حک کنند و دعایی که زائران را از ترسیدن از گورها - گورهای اهل عقل - مصون دارد.

۱. قرار منع ورود او به کویت برای ایراد سخنرانی نیز نتوانست او را خاموش کند.

مرد احتمالات غریب: الکترونیک‌دانی سرکش، شاعری نه در متن و منتقدی ادبی، که همه را کنار گذاشت تا نصر حامد ابوزید متفکر باشد. ابوزید شخصیتی عادی نبود؛ او آخرین متفکر بزرگ معاصر در جهان عرب بود. زندگی‌اش جدال پیوسته‌ای برای پیروزی عقل بر جهل بود؛ سفری بود برای فرار از تقدیرها - تقدیر فقر و جهل؛ تقدیر استبداد شرقی و تقدیر بنیادگرایی که مدتی کسوت آن را به تن داشت؛ تقدیر نهاد دینی متعصبی که او را تکفیر کرد؛ و تقدیر سلطه‌های سرکوبگری که با سکوت خود علیه او دسیسه کردند.

از آخرین تبعیدی‌هایی بود که به خاطر فکرش به تبعید می‌رفت؛ ولی فتوای جدایی او از همسرش برایش سنگین‌تر بود. نویسنده «دایره‌های ترس» در برابر این حکم سنگین حربه‌ای جز عقل نداشت.

هلند، سرزمین ون‌گوگ، نمی‌توانست اندیشه‌اش را تاب بیاورد؛ و اندیشه‌اش غرب و شرق و مغرب و مشرق عربی را درنوردید؛ درست چنانکه افکارش یکسره عقول مریدانش را در همه‌جای جهان تسخیر کردند. تکفیرکنندگان او می‌دانستند که با تبعیدکردنش، بال‌های او را در آسمانی هشتم که نام آن را هم نشنیده بودند، باز خواهند کرد.

یک سال کامل مرا با او محشور کرد و او طی این یک سال با شجاعت، صراحت و حافظه‌ای زنده برای من از کودکی و رؤیاهای نخست خود و رابطه‌اش با «إخوان المسلمین» و سپس گسستن‌اش از آنها، سخن گفت. از تحقیق علمی، رابطه‌اش با دین و ادب، و از دیدگاه متفاوتش درباره مسائل متن و چگونگی طرد و تکفیر خود گفت. ماجرای محتسبان و کوشش آنها برای جدا کردن او از همسرش را روایت کرد. این کتاب برایش بس گرانبها بود و این اواخر در هر نامه‌ای، از چگونگی تدوین و موقع انتشارش می‌پرسید، و این در حالی بود که من با وسوسه پرسیدن سؤال‌های بیشتر - چیزی که با سخاوت پاسخشان را می‌داد - روبه‌رو بودم. انگار به دلم برات شده بود که اینها آخرین سخنان این مرد بزرگ هستند. ابوزید خودش شخصاً در جمع کردن عکس‌های مصاحبه با من همکاری کرد. در آخرین نامه‌اش، یک ماه مانده به مرگش، از من خواست نسخه نهایی این

گفت‌وگورا ببیند و من آخرین نسخه را برایش فرستادم، و او هم آن را با تغییراتی مختصر پس فرستاد.

آری، فیلسوف عقلگرا ابوزید درگذشت و هیچ مسئول دولتی در تشییع جنازه‌اش حاضر نشد؛ مگر جمع کوچکی از روشنفکران. حتی اهالی روستایش «قُحافه» تابع شهر طنطا از بیم آن‌که مبادا برایشان دردسر تولید شود، مجلس عزایی برای او نگرفتند. ولی به عکس، دشمنانش خوشحال شدند و در گزارش‌های کوتاه خود در مطبوعات، نشانه‌هایی از خوشحالی خود را بروز دادند. برخی از اینان کسانی بودند که او در کتاب مشهورش نقد گفتمان دینی رسواشان کرده بود.

عبدالصّبور شاهین صاحب گزارش سیاه که «مسأله ابوزید» دست‌پخت او بود، بعد از وفات ابوزید بیش از پیش در انظار عمومی حاضر می‌شد با این گمان که دامن خود را از تهمت «تکفیر» نویسنده «نقد گفتمان دینی» پاک کند^۱ آن هم بعد از انتشار کتابش ابوآدم در حالی که داعیه رعایت «امانت علمی» را داشت - امانتی که او با آن بیگانه بود - گرفتار ماجرای مشابهی شد و از همان جام آشامید. آیا شاهین احساس عذاب وجدان می‌کرد؟ چگونه ممکن بود وجدانش آزارش دهد، در حالی که در یکی از خطبه‌های خود در مسجد عمر بن عاص از گزارش تحریک‌آمیز خود به عنوان سندی برای ورود خود به بهشت یاد می‌کرد؟

به قول جمال غیطانی، نویسنده معروف مصر، ابوزید می‌توانست، به ویژه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، چون ستاره‌ای در رسانه‌های جهانی بدرخشد. و نیز می‌توانست نیروی بازدارنده‌ای باشد در برابر کارهای افراطیون که با بلاهت خود و بی‌خبری از دین، بزرگترین ضربه را به اسلام زده و می‌زنند.^۲ ولی ابوزید به

۱. نگاه کنید به گفتگوی او با روزنامه *الدستور* (۳/۱/۲۰۱۰) که در آن شاهین ضمن تکرار اتهاماتش، گفته بود که ابوزید بیشتر جویای نام است تا علم... در پاسخ باید گفت که اگر گزارش عبدالصبور شاهین در مورد ابوزید نبود ما تا به حال شاید نام شاهین را نمی‌شنیدیم. اما درباره شهرت‌جویی ابوزید کافی است کارنامه این دو نفر را مقایسه کنیم تا به منزلت علمی این دو مرد پی ببریم و ببینیم که این سخن شاهین بیشتر در مورد خودش مصداق دارد تا ابوزید.

۲. ر. ک: مقاله‌ای به عنوان «نصر» در روزنامه *اخبار الادب*، ویژه‌نامه نصر حامد ابوزید. (شماره ۸۸۶، ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۰). کسانی که حتی حاضر نشدند پشت جنازه ابوزید راه بروند، ویژه‌نامه‌شان به چه کار او می‌آید؟